

## ● نقد و معرفی کتاب

### سیاست قدرت:

### آینده نظام بین‌الملل و قدرت‌های بزرگ

غسان العزی، سياسة القوة؛ مستقبل النظام الدولي و القوى العظمی (بیروت: مرکز الدراسات الاستراتيجية و البحوث و التوثيق، ۲۰۰۰) صص ۳۲۷.

دوقطبی بین قدرت و معنی جدایی افتاد و این آن چیزی است که روابط بین‌الملل پس از جنگ سرد از آن رنج می‌برد.

نقدان باور ثورویک و نبود نظریه‌های جدید برای تبیین واقعیات بین‌المللی، باعث شد دیدگاه‌های مختلفی در میان دانشمندان روابط بین‌الملل به ویژه در غرب و ایالات متحده امریکا مطرح شود که حاکی از بدبینی شدید از آینده روابط بین‌الملل است. از جمله می‌توان نظریه "هرج و مرج" با برخورد تمدن‌ها را نام برد. در مقابل نوشته‌های دیگری بابدبینی کمتر در چارچوب "پارادایم تداوم" به رغم تحولات احتمالی به روابط بین‌الملل نگاه می‌کنند. از این نظر ساختار نظام بین‌الملل هم‌زمان با تغییر

بازدارندگی هسته‌ای به عنوان آخرین ابزار تنظیم روابط شرق و غرب، پیروگی عامل سیاسی و استراتژیکی بر فشارهای اقتصادی و قرار گرفتن منازعات کشورهای پیرامون تحت هدایت مرکز از ویژگی نظام دوقطبی جنگ سرد بود. اتم نظام بین‌الملل را از جنگ رهانید، همبستگی سیاسی نگرانی‌های اقتصادی را مهار و مرکز منازعات پیرامون را هدایت کرد. نظمی که ویژگی‌های آن بر شمرده شده از هماهنگی کامل بین قدرت و معنی برخوردار و شاهد "سیاست نظامی" بود. قدرت نظامی هرچند بزرگ باشد، اگر در قالب مشروعیت سیاسی یا سیاست نظامی قرار نگیرد معنای خود را از دست می‌دهد. با فروپاشی نظام

احتمالی در سلسله مراتب قدرت دست نخورده باقی می‌ماند.

دکتر "غسان العزی" استاد علوم سیاسی در دانشگاه لبنان و پژوهشگر مسائل بین‌الملل و صاحب چندین تألیف در زمینه روابط بین‌الملل به زبان‌های عربی و فرانسه کتاب حاضر را در دو بخش و نه فصل نوشته است.

بخش اول به جامعه‌شناسی قدرت و تحولات آن در روابط بین‌الملل معاصر مربوط می‌شود و شامل چهار فصل است. نویسنده در فصل اول به عوامل و معیارهای قدرت می‌پردازد و آن‌ها را در چهار معیار نظامی، جمعیتی، اقتصادی، وضعیت جغرافیایی و دانش فنی دسته‌بندی می‌کند. با توجه به انقلاب بیوتکنولوژی و میکروالکترونیک؛ انقلاب ارتباطات و اطلاعات، اهمیت بعد تکنولوژیک قدرت مشخص می‌شود. بعد اقتصادی قدرت هم امروزه به شدت خود را در مقایسه با گذشته بردولت‌ها تحمیل می‌کند و از جنگ اقتصادی سخن به میان می‌آید. این قدرت اقتصادی است که قدرت نظامی را به دنبال دارد. هم اکنون یکی از ابزارهای بازی در صحنه بین‌المللی قدرت اقتصادی بازیگران است.

اولین بعد تاریخی قدرت، بعد نظامی آن است، اما امروزه این بعد نفوذ خود را از دست داده است. چون بخش نظامی توانایی کشورها

را برای سرمایه‌گذاری در بخش‌های مهم غیرنظامی به تحلیل می‌برد. اتحاد شوروی که یک ابرقدرت نظامی بود بدون جنگ مستقیم و تحت فشار وضعیت نابسامان اجتماعی و اقتصادی از هم فروپاشید. از سوی دیگر ظهور تهدیدهای جدی مثل درگیری‌های نژادی، بیماری‌ها و تروریسم راه حل‌های سنتی نظامی را منتفی می‌داند. در حال بعد نظامی قدرت یکی از ابعاد اساسی قدرت محسوب می‌شود نه اولین آن.

نویسنده در این رابطه به ابعاد دیگر قدرت یعنی دیپلماسی و جاسوسی نیز اشاره کرده است، ولی بر شکنندگی هر یک از این ابعاد تأکید می‌کند و هیچ کدام از عوامل قدرت را تعیین کننده و مسلط نمی‌داند. قدرت عبارت است از زنجیره‌ای از حلقه‌های مرتبط به هم که می‌توان با ضعیف‌ترین حلقه آن در برابر تهدید مقاومت کرد. در اشاره به قدرت نرم افزاری باید گفت هالیوود و CNN فرصت‌هایی را برای ایالات متحده آمریکا فراهم می‌کنند که هزینه کمتری دارد زیرا سازنده الگوها و استانداردهای جذاب و جهانی هستند.

نویسنده در فصل دوم چهار مفهوم دولت، حاکمیت، جنگ و ژئواکونومیک را تشریح می‌کند. طرفداران "پایان دولت" معتقدند نیروهای فراملی و فروملی حوزه قدرت و اقتدار

دولت را محدود کرده‌اند.

اما به رغم فقدان شکوه و ارزش دولت به عنوان تنظیم کننده رابطه بین فرد و صحنه بین‌المللی هنوز سازمان سیاسی دیگری که قابل استمرار و دوام و قادر به برقراری پیوندهای جهانی باشد جانشین دولت نشده است.

در سایه تحولات پرشتاب تکنولوژیک و اجتماعی، ناظران بر این باورند که روابط بین‌الملل شروع به خارج شدن از حوزه واقع‌گرایی سیاسی کرده و تحت فشار نیروهای اجتماعی، ارتباطاتی، اقتصادی، فرهنگی، مذهبی، افکار عمومی و مسائل اخلاقی قرار گرفته است.

مداخله ناتو علیه صربستان در جنگ کوزوو و فروپاشی واقع‌گرایی سیاسی این تز را تقویت می‌کند که جهانی شدن اقتصاد و ارتباطات از اهمیت حاکمیت ملی می‌کاهد و در عوض ارزش‌های مشترک انسانی مهم تلقی می‌شود. امریکا در سال ۱۹۹۴ برای بازگرداندن دموکراسی در هائیتی مداخله کرد و براساس قطعنامه شماره ۶۸۸ شورای امنیت برای کمک به کردهای عراقی در این کشور مداخله نمود ولی عملیات ناتو در صربستان با توجه به گستردگی و ابعاد نظامی آن نقطه عطفی در رابطه با اصل حاکمیت دولت‌ها بود.

در پاسخ به این پرسش که آیا جهانی

شدن در تحدید حاکمیت نقش دارد باید گفت جهانی شدن وابستگی متقابل را بین دولت‌ها تشویق می‌کند و از طریق از بین بردن فاصله‌ها (جهانی شدن ارتباطات) حاکمیت‌ها را تحدید می‌کند. مفهوم "مسئولیت" جانشین مفهوم "حاکمیت" شده است. این پدیده جدید احتمالاً پایه‌هایی را بنا خواهد نهاد که نظام جدید بین‌الملل که به حقوق اساسی بشر، مشکلات زیست محیطی، توسعه و خطرات جمعیتی توجه زیادی نشان خواهد داد بر آن استوار خواهد بود. عجیب نخواهد بود که "جامعه بین‌المللی" اعلام نماید که در یک کشور رشد جمعیت خطرناکی را به دنبال دارد لذا آن کشور باید قوانینی را برای کنترل جمعیت وضع نماید. امروزه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی معیارهای ویژه خود را بر کشورهای وام‌گیرنده تحمیل می‌کنند.

متخصصان مفهوم دولت بر این باورند که شکل جدیدی از حاکمیت یعنی "حاکمیت اخلاقی"<sup>۱</sup> و جهانی شدن دولت قانون در حال بروز است. قوه قضائیه جهانی تشکیل خواهد شد. آیا مفهوم جدید حاکمیت شکل جدیدی از قانونی شدن سلطه قدرت‌های بزرگ بر کشورهای ضعیف نیست؟

آینده جنگ در روابط بین‌الملل به

موضوعی بحث‌انگیز در محافل دانشگاهی و سیاسی تبدیل شده است. خوش‌بینان به پایان جنگ معتقدند و برخی بر ادامه جنگ‌ها به رغم تغییر ماهیت آن تأکید دارند. طرفداران پایان جنگ بر سه نکته که از کاهش اهمیت توسل به زور در سیاست بین‌الملل حکایت دارد تأکید می‌کنند که عبارتند از بالا رفتن کیفیت فن‌آوری نوین نظامی، شیوع دموکراسی و ظهور مسائل موقتی و بازیگران موقتی، پدیده جهانی شدن، افزایش مناسبات اقتصادی بین کشورها باعث شده است دست‌آورد‌های مورد انتظار از جنگ بین دولت‌ها به ویژه صنعتی در مقایسه با هزینه آن زیاد نباشد. پیشرفت فن‌آوری در صنایع نظامی به ویژه هسته‌ای باعث شده است جنگ‌های بزرگ احتمال وقوع کمتری پیدا کنند. واقع‌گرایانی همچون "التز"، "ویلیام رایکر" و "کسیپینجر" معتقدند گسترش سلاح‌های هسته‌ای در خاورمیانه کلید برقراری صلح به حساب می‌آید.

از آنجاکه گفته می‌شود دموکراسی‌ها با هم نمی‌جنگند و با توجه به افزایش تعداد نظام‌های دموکراتیک در اواخر قرن ۲۰ دیدگاه خوش‌بینانه پایان جنگ تقویت می‌شود. جهان در عصر انقلاب فرهنگی و سیاسی به سر می‌برد و این از آغاز عصر "پست کلاوز ویتسی" خبر می‌دهد. "پیشرفت اخلاقی" که جهان شاهد آن است، دامنه بروز جنگ را محدود کرده است.

ماهیت منازعات از زمان پایان جنگ سرد متحول شده است به جز جنگ دوم خلیج فارس به ندرت جنگی بین ارتش‌ها و دولت‌ها رخ داده است و بیشتر در شکل جنگ‌های داخلی یا شورش نظامیان علیه حکومت مرکزی است. در جنگ‌های داخلی از سلاح‌های سبک و فردی استفاده می‌شود که در دسترس و ارزان است و پس از پایان جنگ صادر می‌شود. سلاح‌هایی که در جنگ‌های لبنان مورد استفاده قرار گرفت به یوگسلاوی سابق و افریقا منتقل شد. ۹۰ درصد قربانیان منازعات داخلی که میلیون‌ها نفرند غیرنظامیانند و اکثرشان در جنگ شرکت نمی‌کنند. این‌گونه منازعات بیشتر از جنگ بین دولت‌ها و بین ارتش‌ها به طول می‌کشد.

جنگ اطلاعات وارد اقتصاد و فرهنگ شده است و شبکه‌های اطلاعاتی هر روز در معرض "راهزنان" قرار می‌گیرند. "کتاب سفید دفاعی" منتشره از سوی وزارت دفاع فرانسه در سال ۱۹۹۴ می‌گوید کاخ سفید و پنتاگون به شدت نگران "پرل هاربور" الکترونیکی هستند. "الوین تافلر" در "موج سوم" پیش‌بینی می‌کند جنگ‌های موج سوم (عصر اطلاعات) با سلاح‌های بسیار دقیق که هدفش حداقل خرابی است صورت خواهد گرفت. این جنگ‌ها شبیه عمل جراحی بدون خونریزی خواهد بود. "ژاک اتالی" آینده‌نگر فرانسوی پیش‌بینی می‌کند

است. دکتر العزی معتقد است که دومین بعد جهانی شدن پس از اقتصاد، مربوط به رسانه‌ها و ارتباطات است. پیشرفت گسترده فن‌آوری رسانه‌ها و ارتباطات در سطح جهانی موجب پدیده تحول فرهنگی شده به طوری که عصر صنعتی و جامعه مصرفی جای خود را به "جامعه ارتباطی" داده است. سلطه ایالات متحده بر فن‌آوری ارتباطی باعث می‌شود جهان به سوی اشکال جدیدی از وابستگی فرهنگی حرکت می‌کند. فرهنگ جهانی<sup>۱</sup> نه تنها خود را در جنوب بلکه در اروپا نیز تسهیل می‌کند. در کشورهای عضو اتحادیه اروپا (۱۵ عضو) تعداد تماشاگران فیلم‌های آمریکایی در سینماها از ۴۰۰ میلیون نفر در سال ۱۹۸۵ به ۵۲۰ میلیون نفر در سال ۱۹۹۰ افزایش یافت در همین حال تعداد بینندگان فیلم‌های ملی و داخلی (هر عضو اتحادیه اروپا). از ۱۷۷ میلیون نفر به ۸۹ میلیون نفر (از ۲۵ درصد به ۱۳ درصد) کاهش پیدا کرد. در سال ۱۹۹۵ هالیوود شاهد تراز تجاری بیش از چهار میلیارد دلاری در برابر اروپا بود و بیش از ۵۶ درصد درآمد و عایدات فیلم‌های آمریکایی از طریق صادرات است.

"مارسل مرل" می‌گوید پیش‌بینی‌های مارکسیسم در مقابل ما قرار دارد نه پشت سرما و تحلیل‌های مارکسیستی برخلاف آن که پس از

جنگ‌های آینده بین سه گروه رخ خواهد داد: در خطوط گسل تمدن‌ها، بین متخصصین داخلی یک تمدن و سوم برای کنترل منابع کمیاب، به‌رغم تمام تحولات مفهومی یاد شده، سیاست باقی خواهد ماند دولت به زندگی خود ادامه خواهد داد و جنگ‌ها به‌رغم تغییراشکال رخ خواهند داد. روابط بین‌الملل نیز شاهد تلاش بیشتر برای قدرت و بازدارندگی خواهد بود.

فصل سوم کتاب به "پرونده هسته‌ای پس از جنگ سرد" اختصاص دارد. نویسنده مسائل مربوط به سلاح هسته‌ای در جنگ سرد و پس از جنگ سرد را بررسی کرده و خطرات تکثیر هسته‌ای در شمال و جنوب را مورد بحث قرار می‌دهد و با پرداختن به "جهانی شدن هسته‌ای" آینده بازدارندگی هسته‌ای اسرائیل را مورد مطالعه قرار می‌دهد.

نویسنده در فصل چهارم به فرایند "جهانی شدن" می‌پردازد. در این فصل نویسنده با ذکر این مطلب که جهانی شدن فرایندی خزنده و مفهومی جدید برای واقعیتی قدیم است به مراحل تاریخی آن می‌پردازد و جایگاه ایالات متحده آمریکا در آن را مورد بررسی قرار می‌دهد. فشار بازارهای جهانی بر اقتصاد ملی، بحران زیست محیطی جهانی، پدیده شرکت‌های چندملیتی و شکاف تکنولوژیک بین کشورهای غنی و فقیر از جمله مسائل مربوط به فرایند جهانی شدن است که در کتاب توضیح داده شده

فروپاشی شوروی شایع شد که در اشتباه‌اند صحیح بوده است. مرل می‌گوید مارکس پیش‌بینی کرده که فروپاشی سرمایه‌داری پس از اوج گسترش آن خواهد بود. هر کس مانیفست کمونیست را مجدداً بخواند به این نکته پی می‌برد. مارکس بود که از مبادلات آزاد در کنگره لندن حمایت کرد زیرا قومیت‌ها را نابود می‌کند و منازعه بین بورژوازی و پرولتاریا را به اوج می‌رساند. نظام تجارت آزاد انقلاب اجتماعی را تسریع می‌بخشد. اشاره مرل به نگرانی در میان طرفداران جهانی شدن بود. "بیل برادلی" سناتور دموکرات امریکایی از بدتر شدن وضعیت طبقات متوسط ابراز تأسف می‌کند. مجله نیوزویک سرمایه‌داری کشنده<sup>۱</sup> را محکوم می‌کند و از رؤسای ۱۲ شرکت که طی سال‌های گذشته ۳۶۳ هزار کارمند را اخراج کرده‌اند انتقاد می‌کند. "آکونومیست" ابراز نگرانی می‌کند جهانی شدن نوعی از طبقه پایین از افراد محروم و بیچاره را در داخل جوامع حقوقی به وجود می‌آورد.

در هر حال پایان جنگ سرد، حوزه پیش‌بینی در علوم انسانی به ویژه علوم سیاسی را با ناتوانی بزرگی مواجه کرده است. تحلیل‌های نادرست که ناشی از پی در پی بودن حوادث جباری است موجب شده است پژوهشگران از یک دشواری واقعی در استخراج قوانین رنج ببرند. این مسأله در حوزه روابط بین‌الملل آشکار است. ابزارهای تحلیلی روابط

بین‌الملل در برابر گسترش حوزه "هرج و مرج" جهانی ناتوانی است. مسأله مهم فقدان ابزارهای تحلیلی لازم برای ساختار مفهومی جهان معاصر است.

بخش دوم کتاب تحت عنوان "قدرت‌های بزرگ، پویایی حاضر و سیمای آینده" ارائه شده و شامل فصول پنجم تا نهم است. نویسنده معتقد است به رغم تمام تحولات ریشه‌ای پدیده‌ها و مفاهیم گذشته، هنوز واحدهای سیاسی یعنی دولت‌ها بازیگران اصلی روابط بین‌الملل هستند که برای تحقق منابع ملی خود در تلاشند. سؤال اصلی این است کدام قدرت بین‌المللی از ایالات متحده امریکا جلو خواهد زد یا در کنار ایالات متحده در مرکز رهبری روابط آتی بین‌الملل قرار خواهد گرفت. هفت شرط برای ابرقدرت شدن در کنار ایالات متحده لازم است که عبارتند از:

- در سطوح اقتصادی: این واحد سیاسی باید به میزان کافی ثروتمند باشد تا در تحولات بین‌المللی نفوذ و تأثیر داشته باشد؛
- در سطح فن‌آوری: این دولت باید در دو زمینه ارتباطی و انرژی پیشرفته باشد؛
- در سطح پولی: داشتن واحد پول در مبادلات بین‌المللی؛
- در سطح نظامی: داشتن سلاح اتمی و

ودیپلماتیک جایگاه اول را کسب کند. پس از فروپاشی شوروی آمریکا به تنها ابرقدرت جهان تبدیل شده و از طریق حفظ برتری خود در زمینه‌های یاد شده و همچنین سلطه بر نهادهای مهم بین‌المللی مثل سازمان ملل، گروه ۸، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و ناتو برای ادامه این هژمونی تلاش می‌کند. با این حال هنوز پرونده آینده هژمونی جهانی آمریکا باز است و برخی ناظران معتقدند قرن ۲۱ قرن آمریکایی نخواهد بود.

"روسیه ابرقدرت بیمار" عنوان فصل ششم است. در این فصل وضعیت اقتصادی، داخلی، نظامی روسیه و رابطه آن با کشورهای مستقل مشترک المنافع و ناتو مورد بررسی قرار گرفته است. روسیه تنها با در اختیار داشتن سلاح هسته‌ای می‌تواند ادعا کند که یک قدرت بزرگ نظامی است. در این زمینه دو نز ضد و نقیض در مسکو وجود دارد. تز اول می‌گوید برای این که روسیه ابرقدرت باقی بماند باید قادر به مقابله با تمام خطرات احتمالی باشد لذا باید قدرت نظامی و هسته‌ای خود را حفظ نماید. تز دوم براساس واقع‌گرایی سیاسی می‌گوید که باید اعتراف کرد که روسیه همانند شوروی سابق و آمریکای فعلی یک قدرت جهانی نیست لذا باید منابع محدود خود را به حل مشکلات داخلی و دفع خطرات اختصاص دهد. در بخش دیگری از این فصل نویسنده به بررسی روابط روسیه با

توانایی جنگ در فاصله دور؛

- در سطح جغرافیایی: داشتن توانایی اقدام در خارج از مرزها برای حمایت از منابع انرژی، مواد اولیه و متحدان اصلی خود؛  
- در سطح فرهنگی: فرهنگ این دولت‌ها در سطح جهانی توانایی تأثیرگذاری بر دیگران را داشته است؛  
- در سطح دیپلماتیک: دولتی قدرتمند و یکپارچه و قادر به تدوین و اجرای سیاست خارجی امپراتوری.

قدرت‌های بزرگ یا قدرت‌های منطقه‌ای که تمام شروط یاد شده را یک جا دارا نیستند عبارتند از: روسیه، ژاپن، اتحادیه اروپا و چین.

"ایالات متحده و جستجوی تداوم رهبری" عنوان فصل پنجم کتاب است. نویسنده به طور مفصل تز افول نسبی هژمونی آمریکا در دهه ۸۰ و تز هژمونی دراز مدت را تشریح کرده و به مناسبات ایالات متحده با سازمان ملل متحد در دوران پس از جنگ سرد پرداخته و متذکر می‌شود که ناتو ابزار هژمونی نظامی آمریکا محسوب می‌شود. نویسنده از دیدگاه‌های برژنیسکی، هانتینگتون و ژاک اتالی بهره جسته و به رابطه ایالات متحده با اروپا می‌پردازد. ناظران بر این نکته اتفاق نظر دارند که "قرن ۲۰ قرن آمریکایی" بوده و آمریکا توانسته در زمینه فن‌آوری، اقتصادی، نظامی، فرهنگی

فرانسه، چین، هند و ایران پرداخته موقعیت این کشور در خاورمیانه و شورای امنیت بررسی می‌گردد.

اگر اوضاع داخلی و اقتصادی روسیه به همین منوال پیش برود فدراسیون روسیه در معرض فروپاشی قرار خواهد گرفت. مناطق ثروتمند از حکومت مرکزی جدا خواهد شد و شرکت‌ها و سازمان‌های مافیایی دارنده سلاح‌های اتمی بر بخش‌هایی از روسیه مسلط خواهند شد. تجزیه روسیه احتمالاً یکی از عوامل جنگ در قرن ۲۱ خواهد بود و به نفع غرب است برای فروپاشی روسیه تلاش کند. نویسنده می‌افزاید تصمیم اتحادیه اروپا در پذیرش یا رد روسیه در اروپا یکی از گزینه‌های اساسی ژئوپلیتیک در قرن ۲۱ خواهد بود.

"ژاپن به سوی پایان استثناء" عنوان فصل هفتم کتاب است. ژاپن یک قدرت اقتصادی و یک دولت کوچک سیاسی است و در سیاست بین‌الملل بازیگر عمده به حساب نمی‌آید. نویسنده با بررسی اوضاع فرهنگی، سیاسی و اقتصادی ژاپن یادآور می‌شود که ژاپن در دو راهی هویت آسیایی یا غربی قرار دارد. ژاپن در زمینه‌های فن‌آوری و اطلاعات پیشرو است و به رغم فساد نخبگان حاکم، ژاپن توسعه یافته و دارای سطح خوب زندگی هستند. اما در سطح ژئوپلیتیک این سامورایی از انزوا در آسیا رنج می‌برد و نمی‌تواند به متحدان آسیایی

اعتماد کند، لذا مجبور به ائتلاف با امریکا است. اگر امریکا ژاپن را تنها بگذارد مجبور به دسترسی به سلاح هسته‌ای خواهد شد. در این صورت درگیری هسته‌ای ژاپن با چین امری محتمل خواهد بود. همانند فرانسه و آلمان در نیمه دوم قرن ۲۰. اگر ژاپن و چین هم بتوانند تاریخ پر از کینه مشترک گذشته را فراموش کنند خواهند توانست با هم به سازمان‌دهی مجدد آسیا بپردازند و آن را به قوی‌ترین قاره جهان تبدیل نمایند. ولی ایالات متحده پیوسته مانع این نزدیکی خواهد شد و این یکی از مسائل راهبردی مهم در روابط آتی بین‌الملل خواهد بود.

آیا قرن ۲۱ اروپائی خواهد بود؟ در فصل هشتم روند وحدت در اروپا، وضعیت وحدت پولی، ازدواج آلمان و فرانسه، ایالات متحده اروپا و رابطه آتی یورو با دلار بررسی شده است. اروپا متشکل از امپراتوری‌های قدیمی است که قرن‌ها بر جهان حکومت کرده‌اند. اروپا دارای عناصر تبدیل به قدرت و احتمالاً ابرقدرت شدن را دارد و این در صورتی است که طی سال‌های آتی، طرح‌ها و برنامه‌های خود را در زمینه‌های مختلف به پیش ببرد.

"هنگامی که چین از خواب بیدار می‌شود عنوان آخرین فصل کتاب است. نویسنده با بررسی موفقیت‌های اخیر چین و پتانسیل‌های موجود در این کشور بزرگ، به



"هرج و مرج بین‌المللی" و برخی دیگر "نظم نوین جهانی" توصیف می‌کنند سیال و مبهم است و پل عبوری به سوی یک نظام<sup>۱</sup> بین‌المللی و نظم<sup>۲</sup> جهانی جدید محسوب می‌شود. صرف نظر از این که ساختار نظام بین‌الملل یک قطبی، سه قطبی و چند قطبی است، پیداست که نظام بین‌الملل به سرنوشتی حرکت می‌کند که در آن دیپلماسی چندجانبه و قطب‌های متعدد وجود دارد. قدرت‌های بزرگ در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی رقابت خواهند کرد نه ضرورتاً نظامی. نظام فعلی بین‌الملل نظام چندقطبی<sup>۳</sup> است که با ثبات خواهد بود زیرا بر تشکیل ائتلاف‌های متغیر سد کننده تلاش قدرت‌ها برای هژمونی و همچنین بر استراتژی‌های دفاعی و کمتر هجومی استوار است.

مهدی فویدل

دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل  
دانشگاه شهید بهشتی

روابط چین با ایالات متحده و ناتو می‌پردازد و تأثیر حضور چین در اقتصاد جهانی و امنیت جهانی را بررسی می‌نماید. در این فصل مسائل مربوط به جمعیت، فساد داخلی، بیکاری، دموکراسی و حقوق بشر در چین بررسی شده و دورنمای موقعیت چین در عرصه جهانی مورد بحث قرار گرفته است. چین در طول تاریخ خود، قدرت شگفت‌انگیزش را برای پشت سر گذاشتن دشواری‌ها به اثبات رسانده است. در دهه ۵۰ سده بیستم ناظران زیادی پیش‌بینی کردند که چین تحت فشار گرسنگی، فقر و جمعیت زیاد به زانو در خواهد آمد. اما هم اکنون در آغاز قرن ۲۱ به قدرت بزرگی تبدیل شده که باعث نگرانی امریکا است. ناظران زیادی پیش‌بینی می‌کنند، طی سال‌های اندک آینده چین در صدر قدرت‌های بزرگ قرار خواهد گرفت و این در صورتی است که مسائل داخلی و خارجی خود را سازمان‌دهی کند. قدرت‌های بزرگ دیگر به چین به عنوان بازاری مهم و قدرتی بزرگ نگاه می‌کنند که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. اگر چین در زمینه‌های داخلی و خارجی موفق شده و دچار مشکلات ناگهانی در آینده مورد نظر نباشد، طی چند دهه و شاید سال‌های آینده پیش‌بینی معروف ناپلئون که گفته بود "چین روزی از خواب بیدار شده و بر جهان مسلط خواهد شد"، محقق خواهد شد.

مرحله فعلی جهان، که برخی آن را

1. System
2. Order
3. oligo-polaire



پڙهه ښکاره علوم انساني و مطالعات فرهنجی  
پرتال جامع علوم انسانی